

امکان و امتناع مطالعات میان‌رشته‌ای در حقوق؛ مورد کاوی جامعه‌شناسی حقوق عمومی

مهدی مهدوی زاهد^۱

دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۱۱ - پذیرش: ۱۳۹۸/۷/۶

چکیده

اگر محوری‌ترین کارکرد حقوق عمومی را تنظیم و تمشیت کارآمد روابط «حکومت» و «شهروندان» قلمداد کنیم، مگر می‌توان بهروزی و تنظیم به‌سامان روابط اجتماعی را با خودبستگی در حقوق تحقق بخشید؟ این مقاله در پی پاسخ به پرسش مطروحه شکل گرفته است. پیش‌فرض نگارنده این است که مطالعات میان‌رشته‌ای یک ضرورت و ناشی از پیچیدگی و چندوجهی بودن واقعیت‌های اجتماعی است. بر این بنیاد، این سخن با هدف تبیین لزوم پیوند فرآیندهای حقوقی‌سازی و شکل‌دهی هنجارها، ساختارها و سازوکارهای حقوق عمومی، با یافته‌ها و دستاوردهای دیگر علوم انسانی و اجتماعی، به نگارش درآمده است. این نوشتار از نظر شیوه گردآوری داده‌ها، کتابخانه‌ای و از حیث روش تحقیق نیز توصیفی-تبیینی-تجویزی است. چنان‌که در گام نخست به ایضاح مفهوم مطالعات رشته‌ای، چندرشته‌ای، میان‌رشته‌ای و فرارشته‌ای پرداخته؛ آن‌گاه به تبیین چستی و چرایی حقوق عمومی و نسبت آن با مفاهیم پیشین را بررسی کرده و نهایتاً به تجویز چگونگی پیوند بین مطالعات حقوقی و جامعه‌شناختی رسیده است. بر بنیاد نتایج این نوشتار، «جامعه‌شناسی حقوق عمومی» مطالعه‌ای چندرشته‌ای است که تفکیک بین واقعیت از ارزش، سنگ‌بنای شکل‌گیری آن و نظریه دولت قانونمند که بر پایه واقع‌گرایی حقوقی و نهایتاً بی‌طرفی در قبال برداشت‌های متفاوت شهروندان از زندگی مطلوب شکل گرفته است، رهاورد نظری آن است.

واژگان کلیدی: مطالعات چندرشته‌ای، حقوق عمومی، جامعه‌شناسی حقوق عمومی، واقع‌گرایی حقوقی، دولت قانونمند

مقدمه

هریک از رشته‌ها به‌مثابه روش نظام‌مند مطالعه پدیده‌ها دارای موضوعات اختصاصی، مفاهیم مهم، پیش‌فرض‌ها نظریه‌ها و روش‌های خاص شناخت است که آن را از سایر علوم متمایز می‌سازد.^۱ چنان‌که می‌توان در تفاوت میان علمی از علم دیگر، بر موضوع آن تکیه داشت و یا هدف هر یک را دستمایه این تشخیص قرار داد.^۲ برای نمونه روش پژوهش در جامعه‌شناسی عمدتاً مبتنی بر داده‌های تجربی و روش استقرائی و در رشته حقوق بر پایه استدلال و استنباط قیاسی است. بر این اساس رویکرد مطالعات رشته‌ای^۳ بر ایده خودبستگی رشته‌ها بنا و بنیاد آن بر انفکاک، جداسازی و تخصصی‌شدن علوم استوار شده است. از این‌رو روند تحقیقات تک‌حوزه‌ای «خطی» است و معمولاً ارجاعات بیرونی بسیار کمی نیز دارند.^۴

اما به دلیل ماهیت علوم انسانی که موضوع آن «انسان» به‌مثابه موجودی پیچیده و چندبُعدی است، «حصار رشته‌ای» و تخصص‌گرایی افراطی در این حوزه، به گسست حوزه‌های دانشی و جزیره‌ای شدن ادبیات علمی منجر شده و خطای روش‌شناختی تقلیل‌گرایی^۵ و یکسویه‌نگری را به همراه دارد. زیرا «نادان دانا» با تخصص‌گرایی افراطی و از فرط جزئی‌شدن در موضوع، دچار کژفهمی شده و با فروکاستن مسائل به تلاشی و تباهی آن اقدام می‌کند. زیرا در حوزه علوم انسانی و اجتماعی هنگامی که رشته‌ها ریز یا خرد می‌شوند، بحران ضعف ادراک کلیت، آن‌ها را فرامی‌گیرد و کارآمدی آن‌ها را از بین می‌برد. روابط حوزه‌های معرفتی قطع می‌شود و هر یک به جزایر جداافتاده‌ای می‌مانند که با یکدیگر هیچ ارتباطی ندارند.^۶ حال آنکه معرفت با تمامیت خود نزد هیچ ذهن منفردی یافت نمی‌شود، بلکه هر ذهن شناسنده‌ای بهره‌ای خاص نزد خود دارد که بایستی تلاش شود تا زمینه مشارکتی شدن روند مطالعه و بررسی موضوعات

۱. محمدرضا حاتمی و حامد روشن‌چشم، «ماهیت رویکرد میان‌رشته‌ای در حوزه علوم انسانی با تأکید بر اندیشه‌های هابرماس»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره پنجم، شماره ۱، (۱۳۹۱)، ص ۱۰۷.
 ۲. حسن جعفری‌تبار، فلسفه تفسیری حقوق (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۸) ص ۲۲.

3. Disciplinary.

۴. نعمت‌اله فاضلی و فاطمه کوشکی، «رشته‌ای، بین‌رشته‌ای و پسا‌رشته‌ای؛ تغییر الگوهای رشته‌ای در زبان‌شناسی»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره نهم، شماره ۱، (۱۳۹۵)، ص ۳.

5. Reduction.

6. The Foolish Man Wise.

۷. نعمت‌اله فاضلی، علوم انسانی و اجتماعی؛ چالش‌ها، تحولات و راهبردها (تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی اجتماعی، ۱۳۹۶) ص ۱۲۲-۱۲۳.

و در نتیجه شناخت جامع و فهم پویا از مسائل فراهم شود.^۱ خصوصاً به دلیل ماهیت محیط‌مند علوم انسانی و اجتماعی و تأثیر عناصر زمان و مکان بر فهم سیال ما از مفاهیم اجتماعی مانند نظم عمومی، اخلاق حسنه، عدالت و... بررسی چندوجهی مسائل و پدیده‌های اجتماعی ضرورت دارد.^۲

۱. چرایی و ضرورت مطالعات میان‌رشته‌ای

یکی از ویژگی‌های مهم روش‌شناختی مطالعات علوم انسانی و اجتماعی، «کل‌نگری» است، نقطه‌عزیمت و آغاز مطالعات میان‌رشته‌ای نیز، فهم لزوم گفت‌وگو، هم‌نگری و همکاری علوم مختلف انسانی و اجتماعی است که بستر درک همه‌جانبه موضوعات و مسائل را فراهم می‌سازد. به عبارت بهتر، دقت و اطمینان به یافته‌های علوم انسانی در گروهی هم‌گرائی علوم است و این هم‌نگری جز از دریچه مطالعات میان‌رشته‌ای قابل مشاهده نیست. از این‌رو کاستی‌های نظری و کمبودهای عملی یافته‌های مطالعات رشته‌ای از یک سو و پیچیدگی و چندوجهی بودن مسائل و ضرورت هم‌نگری علوم مختلف در پاسخ بدان، از سوی دیگر، ما را به ضرورت عبور از «تک‌گویی» و گذار به تعامل و گفتگوهای جدی علمی اندیشمندان علوم انسانی و انجام مطالعات غنی میان‌رشته‌ای سوق می‌دهد. زیرا معرفت تنها از رهگذر تعامل با چالش‌هایی که واقعیت به اشکال گوناگون به ما عرضه می‌کند، رشد می‌کند. بر این بنیاد میان‌رشته‌ای یک ضرورت اجتماعی و ناشی از واقعیت‌های اجتماعی است، زیرا علم، تنها با یک معیار، علم بودنش مشخص می‌شود و آن عبارت است از: «واقع‌نمایی». به عبارت دیگر، علم واقع‌نماست. هر علمی با توجه به قلمرو خود در خصوص جنبه‌ای از جنبه‌های متنوع واقعیت، واقع‌نمایی می‌کند.^۳ از این‌روی علوم اجتماعی ایرانی نیز باید با توجه به واقعیت‌های اجتماعی جامعه ایران سامان پیدا کند، نه آنکه با نظریه‌زدگی، نظریه‌ها عمدتاً به‌عنوان ایده‌های ابدی و فرازمان و فرامکان، جهان‌شمول و همه‌وطن فهم شوند، زیرا نظریه چیزی جز فهم نظامند و

۱. حاتمی و روشن‌چشم، همان، ۱۱۱.

۲. علیرضا منجمی، «درنگی بر مفهوم علوم انسانی آلمانی»، فصلنامه روش‌شناسی در علوم انسانی، شماره ۹۱، (۱۳۹۶)، ص ۳۳.

۳. علی پایا، «چگونه می‌توان کارایی علوم انسانی را افزایش داد؟ بحثی در امکان‌پذیری و راهکارهای عملی»، فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی، شماره ۸۶، (۱۳۹۵)، ص ۷۷.

انتزاعی از واقعیت و تجارب زیسته نیست و این فهم لاجرم باید از تصادم با واقعیت حاصل شود.^۱

البته گفتنی است که سخن از ضرورت مطالعات میان‌رشته‌ای به معنای وحدت علوم و ایجاد علم واحد و فروپاشی مرزهای رشته‌ای و نفی استقلال و یگانگی رشته‌ها نیست، بلکه تأکید بر نقد حصرگرایی و خودبستگی تخصص‌های موجود است. زیرا هدف مطالعات میان‌رشته‌ای، همگرایی و بهره‌ای از علوم دیگر در موضوعات مشترک بشری است. زیرا مطالعات میان‌رشته‌ای با خودداری از آشوب نظری و آشفتگی روشی و با حفظ همه قواعد و اصول هویت‌ساز رشته‌ای، بر ضرورت پیوند و در نتیجه گفتگوی علوم مختلف دلالت دارد. چنان‌که هویت رشته‌ای همچون سایر هویت‌های فرهنگی و اجتماعی در تعامل با «دیگری» یا غیریت شکل می‌گیرد. به این منظور، رشته‌ها باید بتوانند به‌طور سلبی تعیین کنند که چه چیزهایی نیستند و با چه چیزهایی تفاوت دارند تا بر اساس این تمایز و تفاوت، هویت رشته‌ای مشخصی بیابند.^۲ البته که گفت‌وگوی فروتانه اهالی علوم انسانی به معنای دست‌کشیدن از «هویت رشته‌ای» نیست که این مهم لازمه تشخیص اصحاب گفتگو است. طرفین گفتگو باید از هویت‌های مشخصی برخوردار باشند تا از مناظر متفاوت ولی از مواضع برابر به گفتگو بنشینند. این گفتگوها مرزهای تنگ و حصارهای درهم‌تنیده رشته‌ها را باز و امکان‌نگریستن به چشم‌اندازهای جدیدی را فراهم می‌سازد.

چنان‌که برای نمونه اگر محوری‌ترین کارکرد حقوق را تنظیم و تمشیت کارآمد روابط اجتماعی انسان قلمداد کنیم، مگر می‌توان به‌روزی و تنظیم به‌سامان روابط اجتماعی آدمی را با خودبستگی در حقوق تحقق بخشید؟ بر این نظریم که فرآیندهای حقوقی‌سازی و شکل‌دهی هنجارها، ساختارها و سازوکارهای حقوقی، بی‌توجه از یافته‌ها و دستاوردهای دیگر علوم انسانی و اجتماعی، به تنظیم فرمایشی، آمرانه و به تعبیری تمشیت مکانیکی نظم اجتماعی می‌انجامد که در حصول و وصول و نیل به اهداف خویش نیز، درمانده خواهد ماند.

۱. عباس کاظمی، *دانشگاه؛ از نردبان تا سایبان* (تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۷) ص

۳۱۵-۳۳۰.

۲. فاضلی، همان، ص ۱۱۲.

۱-۱. اوتیسم^۱ حقوقی یا اوتیسم^۱ حقوق دانان!؟

پس‌اساختارگرایان، حقوق را نیازمند جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، انسان‌شناسی و اقتصاد می‌دانند اما فرمالیست‌ها (ساختارگرایان) حقوق را امری خودارجاع و خودبسنده می‌شمرند و فقط با حل مسائل درونی خود که هم‌چنان حقوقی است، گره‌ای حقوقی را باز می‌کند.^۲ البته گفتنی است که آنچه حقوق را به خودبستگی و درخودماندگی رسانیده است، بیش از آنکه ناشی از دلایل برون‌زا و مرتبط با دیگر رشته‌ها یا اقتضائات علمی رشته حقوق باشد، ناشی از موانع ذهنی مانند استغناجویی، خودبرتربینی، طبع منزوی و تعصب رشته‌ای اغلب حقوقدانان و در نتیجه ضعف روحیه کارجمعی آن‌ها است که اجازه ورود و تعامل دیگر علوم انسانی و اجتماعی را به ساحت حقوق نمی‌دهند. از این‌رو قبیله‌ای و جزیره‌ای شدن حقوق را باید در نحوه مواجهه حقوق‌دانان با دیگر علوم جستجو کرد.

تأمل و «بازاندیشی» حقوقدانان و بهره‌گیری از رهیافت‌های سیال و پویای دیگر علوم انسانی و اجتماعی مانند اجتماعی کردن محتوای آموزشی و برقراری پیوند با واقعیات اجتماعی و استفاده از فضای خارج از دانشگاه در امر تدریس، چهره تکیده و عبوس «حقوق عمومی» را شاداب و به کاربردی‌تر شدن و خلاقیت در تولید ادبیات حقوقی منجر خواهد شد.

۱-۲. چالش‌های تحقق مطالعات میان‌رشته‌ای

فقدان زبان و روش مشترک میان علوم مختلف، چالش اصلی پیشروی تحقق مطالعات میان‌رشته‌ای است. زیرا در مطالعات میان‌رشته‌ای گروه‌ها یا افراد با تخصص متفاوت در کنار هم به فعالیت می‌پردازند و علی‌الاصول باید از این طریق مفاهیم، نظریه‌ها، چشم‌اندازها، ابزارها، شیوه‌ها، داده‌ها و اطلاعات مربوط به دو یا چند حوزه پژوهشی با یکدیگر تلفیق و همه معرفت‌ها به یک «معرفت واحد» تبدیل شود. چنان‌که از تلاقی نظریه‌ها و ابزارهای فهم و استنباط چندین رشته در فرایند پژوهش، صورت‌های تازه‌ای از دانش خلق می‌شود که قابل تقلیل به اجزای هر رشته نیست.^۳ بر این بنیاد حاصل مطالعات بین‌رشته‌ای را می‌توان در

1. Autism.

۲. حسن جعفری‌تبار، دیو در شیشه؛ در فلسفه رویه قضائی (تهران: حق‌گزاران، ۱۳۹۵) ص ۲۱۹.

۳. فاضلی و کوشکی، همان، ص ۸.

مطالعات «فرارشته‌ای»^۱ یافت که در آن همکاری رشته‌ها منجر به ایجاد یک رشته جدید مانند آینده‌پژوهی و سیاست‌گذاری اجتماعی شده و مرزهای دانش محو شود. در این وضعیت موضوعات، روش‌ها و زبان جدید تولید می‌شود.^۲ زیرا به لحاظ روش‌شناسی، در مطالعات میان‌رشته‌ای، چند رشته، کارکرد یک رشته را دارند، حال در صورت امتناع ایجاد روش و زبان مشترک از مطالعه بین‌رشته‌ای نیز نمی‌توان سخن گفت و حداکثر می‌توان از مطالعات چندرشته‌ای صحبت کرد.

۳-۱. مفهوم‌شناسی مطالعات میان رشته‌ای از مفاهیم هم‌جوار

دقت و انضباط در بکارگیری مفاهیم^۳ مطالعات میان‌رشته‌ای به منقح شدن مسائل و موضوعات منجر شده و از آشفتگی‌های نظری و آشوب‌های روش‌شناختی پیشگیری می‌کند. از این رو باید مفاهیم هم‌جوار در حوزه مطالعات میان‌رشته‌ای را متمایز ساخت. مطالعات «چندرشته‌ای»، «بین‌رشته‌ای» و «فرارشته‌ای» در ذیل عنوان مطالعات میان‌رشته‌ای قرار دارد. مطالعات «چندرشته‌ای»^۴ داعیه جامع‌نگری و متمایز کردن رشته‌ها بدون گسستن و پیوند دادن بدون این‌همانی کردن دارد و به ارتباط مبتنی بر مجاورت رشته‌ها دلالت دارد، به گونه‌ای که یک متخصص با احاطه بر دو یا چند رشته و بهره‌گیری از آموزه‌های رشته‌های مختلف، به بسط الگوهای مفهومی می‌پردازد یا متخصصین دو یا چند رشته علمی بر یک پدیده یا مسأله‌ای مشترک از نظرگاه معرفتی و روشی متفاوت (بدون ادغام روش و مبانی نظری) با یکدیگر همکاری می‌کنند. مطالعات چندرشته‌ای «وحدت در کثرت» را در خود دارد که هم‌زمان از دو آفت روش‌شناختی کلی‌گویی و فروکاستن پرهیز می‌دهد. بر این بنیاد بر این نظریه که باتوجه به عدم امکان عملی ایجاد زبان و روش جدید در مطالعات میان‌رشته‌ای؛ «جامعه‌شناسی حقوق عمومی» مطالعه‌ای چندرشته‌ای است که موضوع واحد را از مناظر متفاوت حقوق عمومی و جامعه‌شناسی، واکاوی می‌کند.

1. Trans Disciplinary

۲. بختیار شعبانی ورکی و امین بآبادی، «تکثررشته‌ای؛ علیه فهم رایج از همکاری رشته‌ها»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره هفتم، شماره ۱، (۱۳۹۴)، ص ۱۸.

3. Demarcation.

4. Multidisciplinary.

۲. مورد کاوی جامعه‌شناسی حقوق عمومی به‌مثابه نمونه‌ای از مطالعات چندرشته‌ای

حقوق عمومی ماهیتی «تنظیمی» داشته و در پی تمشیت «رابطه» است، لکن روابطی نابرابر که در یک‌سوی آن «شهروند» و در سوی دیگر آن «دولت» قرار دارد و حقوق عمومی در این میان در پی تحدید خوی سلطه‌جو و تمامیت‌خواه قدرت سیاسی از طریق ابزارهایی نظیر تفکیک قوا، عدم تمرکز محلی، فنی، فدرالیسم، ایجاد سلسله مراتب هنجارها و... در راستای تضمین حق‌های فردی و آزادی‌های عمومی و حمایت از فرد مستقل خودآیین و صیانت از منافع یک وجود مستقل و کلّ به‌هم‌پیوسته به نام «جامعه» در قالب مفاهیمی چون خیر همگانی، منفعت جمعی، مصلحت عمومی و... است. بر این اساس، حقوق عمومی را می‌توان نظام حقوقی ناظر بر روابط «ملت» و «حکومت»^۱ دانست، زیرا به‌سامانی اوضاع در جامعه سیاسی از رهگذر اعمال حکمرانی میسر است. چنان‌که بر این نظریه که برخلاف تصور عمومی، «حکومت یک شر ضروری» نیست، بلکه حکومت‌های بد ضروری هستند که باید با حکومت‌های خوب جایگزین شوند،^۲ زیرا تضمین فرصت‌های برابر همه شهروندان برای تحقق تصورات خود از زندگی مطلوب، جز از مدخل اعمال حکمرانی مطلوب میسر نیست.^۳

حقوق عمومی سرشتی «بومی - جهانی»^۴ و ماهیتی «درون‌زا و برون‌نگر» دارد، زیرا از یک‌سو ریشه در سابقه تاریخی دراز آهنگ یک ملت داشته و از سوی دیگر در تعامل مستمر و پویا با ارزش‌ها و هنجارهای جهانی و عام‌الشمول است، بر این اساس نمی‌تواند نسبت به سایر نظام‌های بایدانگار در جامعه مانند اخلاق، دین، عرف و... بی‌اعتنا باشد. از این‌رو شناخت سایر حوزه‌های هم‌جوار با حقوق در ساحت داخلی و بین‌المللی نیز ضرورت می‌یابد. زیرا هرچند همه نظام‌های هنجاری اخلاق، دین و حقوق ماهیت تنظیمی داشته و هر یک در صدد تنظیم حوزه‌ای از روابط اشخاص هستند، اما نظام بایدانگار حقوق به‌پشتوانه قوه قاهره حکومت، در پی تمشیت روابط اجتماعی است.

حقوق عمومی هویتی هنجاری، بایدانگار و دستوری دارد، زیرا هنجارهای حقوقی هنگامی می‌تواند به اهداف خود نائل آید که شهروندان به مقبولیت آن باور داشته باشند. از این‌روی،

1. State.

۲. شهرام کیوان‌فر، مبانی فلسفی تفسیر قانون، چاپ دوم (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۵) ص ۲۴۵.

۳. اندرو وینست، نظریه‌های دولت، ترجمه حسین بشیریه، چاپ نهم (تهران: نی، ۱۳۹۲) ص ۳۲۱.

4. Local-Global.

واگرایی نظم اجتماعی و نظم حقوقی و پیاده‌سازی قهری قواعد حقوقی، به تنش و نزاعی دائمی بین شهروندان و نظام حقوقی و شناخت و ابتنای نظام سیاسی بر آرای عمومی موجب پیوند میان قاعده حقوقی و قاعده اجتماعی خواهد شد.^۱ در نتیجه، حکومت یا وابسته به جامعه و نماینده نهادها و گروه‌های اجتماعی آن محسوب می‌شود یا به‌پشتوانه تشکیلات دیوان‌سالاری خود، در مقابل و در رأس جامعه قرار می‌گیرد. بنابراین کارآمدی حکومت‌ها نیز بر مبنای مشروعیت آن و میزان حصول و وصول به آن اهداف تعریف می‌شود. برای نمونه در یک دولت قانونمند، نیل به مطالبات و خواسته‌های اکثریت با رعایت حق‌های بنیادین و آزادی‌های شهروندی اقلیت، معیار کارآمدی خواهد بود. البته در رویکردی دیگر، می‌توان توانایی دولت در مدیریت امر سیاسی را مهم‌ترین معیار کارآمدی دولت دانست یا ضوابطی جهان‌شمول نظیر اصول حکمرانی مطلوب^۲ را به‌مثابه معیارهای کارآمدی دولت در نظر گرفت. اما در هر حال، در رویکرد جامعه‌شناسانه به حقوق عمومی، دولت یک هویت هدفدار است و مانند سایر پدیده‌های علوم انسانی در راستای تحقق مقاصد و مرتفع ساختن نیازهای انسان شکل می‌گیرد، از این‌رو کارایی حداکثری آن در هنگامه‌ای است که اذهان تابعان سیاسی نسبت بدان قانع شده باشد. اما باید توجه داشت که پدیده‌های مصنوع با تغییر در نظام فکری صانع و سازنده آن تغییر خواهد کرد.

۱. سمانه رحمتی‌فر، «ظرفیت سنجی فرایند ایجاد قاعده حقوقی به عنوان مبنای قواعد متکثر حقوقی در دوران جهانی شدن»، مجله پژوهش حقوق عمومی، شماره ۴۶، (۱۳۹۴)، ص ۱۹۴.

۲. بانک جهانی در سال ۱۹۸۹ در گزارشی به تبیین شاخص‌های حکمرانی خوب (Good Governance) در راستای افزایش رشد اقتصادی کشورهای در حال توسعه پرداخت. بر این اساس تحقق معیارهای هشت‌گانه ذیل در قالب مشارکت سه نهاد دولت، بخش خصوصی و جوامع مدنی به زمامداری و اصلاح روش حکومت‌داری، کمینه‌شدن فساد و ارتقای حقوق بشر و حقوق شهروندی می‌انجامد.

۱. مولفه‌های مشارکت (Participation)؛

۲. حاکمیت قانون (Rule of Law)؛

۳. شفافیت (Transparency)؛

۴. مسئولیت‌پذیری (Responsiveness)؛

۵. پاسخگویی (Accountability)؛

۶. اجماع‌محوری (Consensus Oriented)؛

۷. انصاف و جامعیت (Equity and inclusiveness)؛

۸. کارایی و اثر بخشی (Efficiency and Effectiveness)

قابلیت دسترسی برخط: <http://info.worldbank.org/governance/wgi/index.aspx#home> (تاریخ دسترسی: ۱۳۹۷/۰۹/۰۳).

۱-۲. روش‌شناسی جامعه‌شناسی حقوق عمومی

واقعیات، قابلیت آزمون‌پذیری و در نتیجه صدق یا کذب و ابطال‌پذیری دارند. بنابراین هنگامی که نسبت به آن‌ها تشکیک شود با معیارهایی سنجش می‌شوند اما ارزش‌ها به مثابه بایدها و نبایدهایی که مطلوبیت دارند، آزمون‌پذیر نیستند، از این‌رو، هنگامی که نسبت به آن‌ها تردید شود، قابل رد و تأیید نیستند. بر این اساس، تضاد دیدگاه‌ها در خصوص ارزش‌ها همواره باقی است. بر این بنیاد، تفکیک بین واقعیت از ارزش، سنگ‌بنای جامعه‌شناسی حقوق عمومی و مبنای تمایز آن از فلسفه حقوق عمومی است. زیرا «فلسفه حقوق» با تبیین چرایی ارزش‌ها، در پی توضیح منشأ الزام‌آوری، چیستی و چرایی هنجارها و ساختارهای حقوقی است اما «جامعه‌شناسی حقوق» با توصیف و تبیین واقعیت‌های اجتماعی، به دنبال فهم تغییرات ارزش‌ها و رابطه آن با نظم و نظام حقوقی است. از این‌رو، جامعه‌شناسی حقوق، بنای داوری در خصوص گزاره‌های ارزش‌مدارانه و ایدئولوژیک نداشته و تنها به مطالعه تغییرات ارزش‌ها در طول زمان و هماهنگی با تغییرات اجتماعی می‌پردازد.^۱

واقع‌گرایان، دیدگان حقوقدانان را به تاثیر علوم اجتماعی در فهم حقوق باز کردند، از این‌رو ریشه‌های تحلیل اجتماعی حقوق و دیگر مطالعات میان‌رشته‌ای حقوق را نیز باید در آموزه‌های واقع‌گرایی حقوقی جستجو کرد. زیرا واقع‌گرایی حقوقی در پی هماهنگی حقوق با واقعیات اجتماعی و راهیابی ملاحظات فراحقوقی در اندیشه و آموزه‌های حقوقی است، بر این اساس حقوق با درک زمینه‌های اجتماعی آن فهم شده و دستاوردهای سایر علوم انسانی نیز باید در درک حقوق به کار گرفته شود و کنشگران حقوقی نیز باید ضمن آگاهی از شرایط اجتماعی موثر بر فرآیندهای حقوقی، به نقش عوامل فراحقوقی در کنش‌های حقوقی خویش توجه کنند. زیرا قواعد حقوقی، پدیده‌های جهان‌شمول و ابدی نیستند بلکه زمان‌مند و مکان‌مند و برساخته و مصنوع بشرند که برای تحقق اهدافی خاص وضع شده‌اند.

همچنین گفتنی است که واقع‌گرایی حقوقی در برابر شکل‌گرایی حقوقی قرار دارد و بر این نظر است که شکل‌گرایی حقوقی با غفلت از تحول دائمی تحولات نهادهای اجتماعی و عدم توجه به هماهنگی واقعیات اجتماعی و هنجارهای حقوقی، حقوق را به امری متصلب و

۱. مهدی شهابی و پیام احمدی روزبهانی، «جامعه‌شناسی حقوق، تأملی بر تعامل یا تضاد مفهوم تجربی از علم و بایدها و نبایدهای ارزشی»، مجله علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۲، (۱۳۹۲)، ص ۱۸۳.

نهایتاً رویه‌ای مکانیکی تبدیل می‌کند، در حالی که باید به دنبال حقوق زنده و عملی بود. از این رو نهادهای اجتماعی را باید "آن‌چنان که هست" و نه "آن‌چنان که باید باشد"، شناخت. زیرا علی‌الاصول تقاضای تحولات حقوقی، تابعی از تحولات نهادهای اجتماعی است و ارائه پاسخ صحیح به پرسش‌ها و مسائل اجتماعی تنها با لحاظ تأثیر عوامل و عناصر فراحقوقی بر هنجارها، ساختارها و سازوکارهای حقوقی ممکن است.^۱ از این روی، در نگاه واقع‌گرایان، حقوق خودبسنده و بی‌نیاز از دیگر علوم انسانی و اجتماعی نیست و کارآمدی آن مستلزم شناخت ابعاد مختلف انسان و زیست اجتماعی او دارد. بر این اساس حقوق ابزاری برای تنظیم روابط اجتماعی است و این امر باید در کنش‌های حقوقی قانونگذاران و قضات مورد نظر قرار گیرد. برای نمونه قاضی به‌مثابه یک کنش‌گر حقوقی باید نسبت به آثار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ناشی از تصمیمات قضائی خود آگاه باشد و برای کسب این آگاهی از دیگر علوم اجتماعی بهره‌مند شود. زیرا شناخت شرایط اجتماعی لازمه فهم صحیح حقوق است و کنشگران حقوقی باید با جنبه‌های تاریخی، اجتماعی و اقتصادی هنجارهای حقوقی آشنا باشند. در نتیجه، بنیادهای تحلیل اجتماعی حقوق بر داده‌های متغیر تجربی بنا و بر پایه اصول فکری مکتب واقع‌گرایی حقوقی استوار شده است.^۲

۲-۲. چالش‌های پیش‌روی روش‌شناسی جامعه‌شناسی حقوق عمومی

فهم ایدئولوژیک از واقعیات اجتماعی، مهم‌ترین چالش مقابل مطالعات جامعه‌شناسی حقوق عمومی است، زیرا ایدئولوژی به معنای نظام هنجاری مدعی جامعیت در ارائه حقیقت است که با تفسیری ساده و جزمی از واقعیت، در مقام ارائه پاسخ‌های قطعی به نیازهای بشر است.^۳ در این شرایط حکومت با استفاده از ابزار قهرآمیز قانون در پی الزام حقوقی ارزش‌های ایدئولوژیک خود به مردم است. از این روی، ایدئولوژی‌گرایی حقوقی^۴ از طریق سیاست‌گذاری، قانونگذاری و مقرر کردن اعمال شده و نظام سیاسی بدون توجه به تکثر ارزشی شهروندان در پی تحمیل

۱. محمد راسخ و سیدحمید پورسیدآقایی، «نگاهی انتقادی به شکل‌گرایی در حقوق»، فصلنامه تحقیقات حقوقی، شماره ۷۴، (۱۳۹۵)، ص ۷۵.

2. Mathieu Deflem, *Sociology of Law, Visions of a Scholarly Tradition* (Cambridge University Press, 2008), p 104.

۳. فائزه دانشور، «بازخوانی رابطه حقوق و ایدئولوژی در پرتو مطالعات میان‌رشته‌ای»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره هشتم، شماره ۴، (۱۳۹۵)، ص ۱۰-۱۱.

4. Legal Ideology.

راهکارهای حقوقی در راستای حل تمام مشکلات جامعه است.

در حکومت ایدئولوژیک، جامعه یکسان و یکنواخت شده، متشکل از جمعیت گمنام، بی‌شکل و فاقد هویت فردی است که در آن فرد نسبت به جامعه، حالت انزوا و انفعال پیدا کرده و فرد منزوی و منفعل، جنس رابطه‌اش با حکومت، مبتنی بر تبعیت و تمکین و رابطه حکومت با مردم، رابطه فرمانده- فرمانبر یا همان ارباب- رعیتی است. حال با توجه به اینکه جامعه توده‌ای نیازمند تغذیه فکری مستمر و دائمی است، یک ایدئولوژی واحد شکل گرفته و از همه ابزارهای رسمی و غیر رسمی در راستای تبلیغ ایدئولوژی واحد استفاده می‌شود. در این جامعه، یک قرائت رسمی و یک شیوه مطلوب از همه موضوعات وجود دارد که رعیت باید با معیارهای اعلامی، خود را تطبیق دهد، در نتیجه حکومت در راستای بازتولید مبانی مشروعیت و خاستگاه‌های اجتماعی خود به بسترسازی جهت غلیان و غلبه عواطف، احساسات و هیجانات سیاسی اقدام می‌کند، تا جایی که «امر سیاسی» جلوه‌ای رازآلود گرفته و گویی همه موضوعات آن یک نیمه پنهان دارند. در نتیجه با تحمق عمومی و استحمار توده‌های ناآگاه روبه‌رو خواهیم بود.^۱ در چنین شرایطی توده تمکین‌گر و کنش‌پذیر، ظرفیت عصیان و استعداد رفتارهای خشونت‌بار را پیدا کرده و بدل به ابزار قدرت سیاسی می‌شود، به گونه‌ای که در بزنگاه‌های لازم، به‌سان سیل ویرانگری خواهد کرد.

چنان‌که مبانی نظری حکومت‌های ایدئولوژیک، متشکل از نظامی از ارزش‌ها و نگرش‌های آرمان‌گرایانه، جزمی، قطعی، غیرقابل تردید و تغییر، مبتنی بر احساسات شدید، حرکت طلب و جنبش‌پرور است که مدعای جامعیت و مانعیت و برخوردار از پایه‌های عقلی و علمی را داشته و هدف غایی آن، طرح نظم اجتماعی متفاوت و ارائه ایده‌ها و داوری‌های روشن برای توصیف، تبیین، استنتاج و یا توجیه هرگونه اقدام و عمل معطوف به قدرت سیاسی در گستره داخلی و پهنه جهانی است. حال آن‌که جامعه‌شناسی حقوق عمومی، حکومت را به‌سوی ابتدای حکمرانی بر پایه «واقعیات اجتماعی» و تحقق خواست و اراده سیاسی شهروندان

۱. ذات اقدس اله، در آیه ۵۴ سوره زخرف به این پرسش که چگونه فرعون توانست بر قوم بنی‌اسرائیل حکومت کند، می‌فرماید: "فَأَسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ" (پس او قومش را سبک مغز شمرد [و آنان را با وسوسه و اغواگری فریفت و خوارشان کرد] در نتیجه از او اطاعت کردند)؛ علامه سید محمدحسین طباطبائی در تفسیر این آیه می‌فرماید: «یعنی فرعون با این سخنان عقول قوم خود را دزدید و فریشان داد.» به عبارت دیگر، زمینه اجتماعی وقوع استبداد، استحمار هست.

سوق می‌دهد.

۲-۳. موضوع‌شناسی جامعه‌شناسی حقوق عمومی

محوری‌ترین موضوع جامعه‌شناسی حقوق عمومی بررسی تاثیر و تاثر نهادها و گروه‌های اجتماعی و نظم و نظام حقوقی و تبیین آثار این مواجهه در شکل‌گیری و تطور نظریه دولت است، از این رو مطالعه تعامل دیالکتیک نهادها و گروه‌های اجتماعی خانواده، دین، آموزش، سیاست و اقتصاد و هنجارها، ساختارها و سازوکارهای حقوقی در چارچوب نظری واقع‌گرایی حقوقی انجام می‌شود. همچنین در جامعه‌شناسی حقوق عمومی از حیث موضوعی به تأمل در زمینه‌ها و عوامل اجتماعی موثر بر کنش کنشگران حقوقی اعم از قانونگذاران، قضات، ضابطین قضایی، وکلا، حقوق‌دانان و مطالعه تأثیرات کنش‌های ایشان بر زیست اجتماعی شهروندان^۱ بررسی نسبت انطباق، تضاد، پیشگامی یا عقب‌ماندگی قانون با نیازها و خواست‌های جامعه و مطالعه تعامل دیالکتیک نهادهای اجتماعی و هنجارها، ساختارها و سازوکارهای حقوقی پرداخته می‌شود.

بر این بنیاد، جامعه‌شناسی حقوق عمومی در پی توصیف دگرگونی‌های اجتماعی، تبیین نسبت تغییرات اجتماعی با ساختارها، هنجارها و سازوکارهای حقوقی و تحلیل چگونگی و فرآیند گذار به وضعیت مطلوب است. از این روی، دولت و نظریه‌های مربوط به آن نیز باید در بستر اجتماعی درک شود. زیرا بر اساس نظریه منتخب نگارنده، آدمیان به موجب یک قرارداد فرضی اجتماعی^۲، بخشی از آزادی مطلق خویش را برای رهایی از وضع طبیعی^۳ جنگ همه علیه همه و در راستای دستیابی به متاع نظم و امنیت و پیش‌بینی‌پذیر و قابل برنامه‌ریزی ساختن^۴ امور به هیأتی منتخب از خود می‌دهند. از این رو علی‌الاصول دولت پدیده‌ای مصنوع و برساخته است که متأثر از مبانی فکری و نظام عقیدتی صانع و سازنده آن، «مردم» شکل گرفته است. از این رو با تحول گفتمان در نظام فکری «قوه موسس»^۵ معیارهای

1. B. M Blegvad & others, *European Yearbook in Law and Sociology* (Martinus Nijhoff, 1977) p. 128.

2. The Social Contract.

3. Natural State.

4. Predictability.

۵. فرهاد ایران‌پور، *بازاندیشی در روش‌شناسی و شناخت‌شناسی حقوقی* (تهران: رخداد نو، ۱۳۹۱) ص ۴۷.

کارآمدی دولت و به تبع آن نظریه‌های دولت مدرن به‌منزله پدیده‌ای مصنوع و برساخته، تغییر خواهد کرد. منظور از تحول در دولت، تحول در نظریه یا نظریه‌های دولت است، زیرا ساختار و صلاحیت دولت در نسبت با نظریه پشتیبان آن تعریف می‌شود. بر این اساس، نظریه پشتیبان دولت؛ منبع مشروعیت اقتدار آن بوده و چرایی وجود دولت و متابعت از آن را توضیح می‌دهد. حکومت بدون القای هدف‌ها و فلسفه وجودی خود به افرادش، نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد و اگر قادر به چنین کاری نشود، مشروعیت خود را از دست می‌دهد.

۴-۲. نظریه «دولت قانونمند» به‌مثابه دستاورد نظری مطالعات جامعه‌شناسی حقوق عمومی

انسان در طول حیات خویش همواره با پرسشی بنیادی و بنیادینی مواجه بوده و آن «چگونه بهتر زیستن» است. در پاسخ به پرسش چگونگی «به‌زیستی»، نظام‌های ارزشی متکثری شکل می‌گیرد که هر یک سعادت فرد و جامعه را در تبعیت از الگوی تجویزی خود دانسته و در صدد پیاده‌سازی بایدها و نبایدهای خویش در حوزه عمومی است. «تعارض» ناشی از تنوع نظام‌های ارزشی در قلمرو محدود حوزه عمومی، موجب بروز امر سیاسی در جامعه سیاسی می‌شود. اما دولت قانونمند با فهمی واقع‌گرایانه، نه در مقام حل تضادها که در پی مدیریت سودمند و کارآمد تعارضات بوده^۱ و نظم حقوقی آن نیز بازتاب‌دهنده چندگانگی ارزشی موجود در جامعه است.^۲ زیرا در صورت گزینش یک نظام ارزشی خاص و پی‌ریزی نظام هنجاری بر مبنای آن، دیگرانی که دیگرگونه می‌اندیشند همواره در معرض بی‌عدالتی قرار می‌گیرند. از این‌روی، دولت قانونمند آینه یک دیدگاه و یا گفتمان اخلاقی خاص نیست^۳ و شهروندان می‌توانند در جهت تحقق تصوراتی که خود درباره زندگی مطلوب دارند، بکوشند. بر این اساس، می‌توان گفت که دولت قانونمند توهم امکان یکسان‌سازی شهروندان را ندارد و

1. Bernard Gert, *The Definition of Morality*, (Stanford Encyclopedia of Philosophy, 2011), P 8.

2. Luc B. Tremblay, "An Egalitarian Defense of Proportionality-based Balancing", (2015), Oxford University Press and New York University School of Law, Vol. 12, No. 4, 890.

۳. سیدمحمد قاری سیدفاطمی، حقوق بشر در جهان معاصر، درآمدی بر مباحث نظری: مفاهیم، مبانی، قلمرو و منابع، چاپ چهارم (تهران: شهردانش، ۱۳۹۳) ص ۱۸۳.

خط‌مشی و سیاست^۱ آن ناظر بر شناسایی تکثر زیست‌جهان‌ها از طریق افزایش مدارا و بردباری و هم‌پذیری و هم‌زیستی مدنی و مسالمت‌آمیز اشخاص در جامعه است. در این گفتمان نه تنها دیگرگونه‌بودن و دگراندیشی مورد سرکوب قرار نمی‌گیرد، بلکه امکانات حکومتی به‌منظور توانمندسازی اجتماعی اقلیت‌های دینی، مذهبی، قومی، زبانی، جنسی و... در راستای ظهور و بروز اجتماعی ایشان قرار می‌گیرد. هرچند که با نگرشی واقع‌بینانه بر این نظریه که دولت قانونمند نه تصویری از یک آرمان‌شهر^۲ بلکه مقصدی است که در هر برهه‌ای از مسیر حرکت دموکراسی‌خواهی نیل به مدارجی از آن تحقق خواهد یافت. بر این اساس و با به‌رسمیت شناخته‌شدن تکثر ارزشی و تنوع فرهنگی؛ دوگانه دوست و دشمن در خوانش اشمیتی^۳ از دولت‌هابزی^۴ به دوگانه رقیب و رفیق در دولت قانونمند منجر می‌شود.

البته که هر دولت مدرنی، الزاماً یک دولت قانونمند نیست. برای نمونه حکومت‌های تمامیت‌خواه^۵ با وجود اقتضائات عینی حقوقی در تشکیل دولت مدرن، نظیر نهادسازی، دیوان‌سالاری، انحصار بر ابزارهای خشونت، ملی‌گرایی، ایجاد نظام حقوقی عرفی، ایجاد نظام آموزشی یکپارچه و... به استلزامات دولت قانونمند^۶ تعهدی ندارند.

در دولت قانونمند برخلاف دولت تمامیت‌خواه که در آن توده‌ها ماهیتاً چیزی بیشتر از مجموعه انسان‌های بی‌هویت و بی‌تفاوت نیستند، افراد دارای تشخیص فردی و هویت جمعی هستند. در این جامعه «فردیت» رشد کرده و با رشد هویت‌های فردی، شاهد تکثر ارزشی در حوزه عمومی هستیم. در دولت قانونمند به دلیل پیوندهای چندجانبه و متقاطع فرد با جامعه، تفاوت در مشرب فکری و آموزه‌های عقیدتی جوامع مختلفی که شهروند در آن‌ها عضویت دارد یا حداقل هم‌سویی دارد، اولاً حداقلی از تساهل و تسامح (مدارا و بردباری) در وجود «شهروند» نهادینه شده و وی از رفتارهای افراطی، سرکوب‌گرایانه و مخرب‌پرهیز می‌کند. ثانیاً با غلبه و برتری عقلانیت و راززدایی از ساحت اجتماعی مواجه خواهیم بود. بر این اساس این جامعه به مرحله همبستگی ارگانیک رسیده که در آن تقسیم کار اجتماعی و روابط بین

1. Policy.
2. Utopia.
3. Carl Schmitt.
4. The State Theory of Thomas Hobbes.
5. Totalitarianism.

۶. محمدرضا ویژه، «تحلیلی بر روابط دولت و نظم حقوقی»، مطالعات حقوقی، دوره پنجم، شماره ۱، (۱۳۹۲)، ص ۱۴۸.

شهروندان بر مبنای تفاوت‌ها و تمایزها شکل می‌گیرد و مشروعیت حکومت نیز فراتر از مشروعیت سنتی و کاریزماتیک، در سطح مشروعیت قانونی قرار دارد. از این رو می‌توان گفت که محصول نهایی جامعه توده‌ای، حکومت تمامیت‌خواه و دولت قانونمند، زائیده جامعه متکثر ارزشی و جوامع مدنی مطالبه‌گر است.

دولت قانونمند خود مقید و محصور به اصول ماهوی حاکمیت قانون شده و از طریق ابزارهایی مانند تفکیک قوا، سلسله مراتب هنجارها، عدم تمرکز محلی و... تعارض نهادمند بین اجزای قدرت سیاسی^۱ در پی ایجاد می‌شود. از این رو یکی از مهم‌ترین شاخصه دولت قانونمند، مرجعیت^۲ یافتن خرد خودبنیاد^۳ و گذار از اقتدار هر مرجع خارج از عقل انسانی برای تمشیت امور اجتماعی است. در این نگرش، دولت ماهیت ابزاری یافته^۴ و غایت آن، تضمین زیست مسالمت‌آمیز همه شهروندان به صرف وجود رابطه تابعیت یا اقامت و صرف نظر از ویژگی‌هایی چون جنسیت، گرایش جنسی، دین، مذهب، عقیده سیاسی، موقعیت اجتماعی و اقتصادی، قومیت، زبان، نژاد و... است.^۵

دولت قانونمند با پذیرش «حقوق بشر» به مثابه پادزهر دولت مدرن و سرلوحه قرارداد اصول کانتی «تقدم حق بر خیر»^۶، «برابری انسان‌ها»^۷ و «منع استفاده ابزاری از انسان»^۸ دولت کمینه‌ای^۹ را بنیان می‌گذارد که با پذیرش وجود نهادهای مدنی، رسانه‌های مستقل، نظام حزبی نیرومند و متکثر^{۱۰} و... وظایف خود را محدود به تأمین نظم عمومی، تحقق امنیت همگانی، تضمین حق‌های فردی و آزادی‌های عمومی و تسهیل بهره‌مندی همه شهروندان از سطحی از رفاه و تأمین اجتماعی می‌کند.^{۱۱} زیرا در نقطه کانونی و هسته محوری دولت قانونمند، «شهروند» قرار دارد که با امکان

1. N.W. Barber "Prelude to the Separation of Powers", Cambridge Law Journal, Vol. 60, No. 1, (2001), pp 62-61.

2. Authority.

3. Autonomy.

۴. ژاک شوالیه، دولت قانونمند، ترجمه حمیدرضا ملک‌محمدی (تهران: دادگستر، ۱۳۷۸) ص ۵۷.

۵. رمون بودن، چرا روشنفکران لیبرالیسم را دوست ندارند؟ ترجمه مرتضی مردیها (تهران: مینوی خرد، ۱۳۹۴) ص ۵۹.

6. The Priority of the Right over the Good.

7. Equality of Human Beings.

8. Humans May Never be "Used" as Means to an End.

9. Minimal State.

۱۰. گفتنی است که در دولت قانونمند، حکومت بخشی از سیاست است، زیرا ممکن است برخی احزاب قانونی و بعضی

جریانات غیرقانونی، فعالیت سیاسی کنند، از این رو، این‌ها بخشی از سیاست هستند اما جزء حکومت نیستند.

۱۱. یکی از مهم‌ترین جلوه‌های دخالت دولت، موضوع صلاحیت حکومت بر تنظیم بازار است. در نگرش نوکلاسیک

دسترسی آزاد به جریان اطلاعات به مثابه پایه مشارکت سیاسی و اجتماعی آگاهانه خویش، طی کنش‌های مدنی از جمله شرکت در انتخابات‌های آزاد، رقابتی و منصفانه، حق تعیین سرنوشت خویش را استیفا می‌کند. از این رو حکومت اکثریت و رعایت حق‌های اقلیت، شفافیت و پاسخگویی در قبال شهروندان، نظارت و مهار درون و برون حکومتی از دیگر ویژگی‌های دولت قانونمند است.

در نظریه دولت قانونمند، گذار از «شخص» به «نهاد» واقع می‌شود. از این رو قدرت حکومت تابو نیست، به گونه‌ای که نهاد، جایگزین فرد متعالی، شایسته، حکیم، خردمند و... که مشروعیت اعمال قدرت و آمریت یافته بود، می‌شود. در دولت قانونمند، به جای صحبت از ویژگی‌های شخص حاکم و پاسخ به این پرسش که حکومتداری حق چه کسی است، از نحوه حکمرانی و ضوابط ناظر بر اعمال قدرت سیاسی سخن به میان می‌آید، زیرا برخلاف اعمال قدرت استبدادی که همه چیز بستگی به شخصیت فرمانروا دارد،^۱ در دولت قانونمند، دوام امنیت و بقای جامعه وابسته به روحیات و خصایل فرد حاکم نیست و تکیه دولت در عرصه عمومی بر خرد جمعی است. در نتیجه، نظریه دولت قانونمند بیش از آن که به ساختار و شکل حکومت پردازد، معطوف به اصول و ارزش‌های بنیادین مثل حق، عدالت، دموکراسی و... است.

در دولت قانونمند، نهاد مؤسس؛ قانون اساسی و قوای تأسیسی بازتاب و انعکاس اراده

اقتصادی نظم خودجوش بازار به دلایلی چون انحصار طبیعی یا انحصار چندجانبه، وجود اثرات خارجی مانند آلودگی‌های محیط زیستی، انحصار اطلاعاتی یا اطلاعات نامتقارن، نقص بازار و... به تنهایی تامین کننده «عدالت اجتماعی» نیست. بر این اساس دولت تنظیمی، کارکرد تصحیحی و تکمیلی پیدا می‌کند. به عبارت دیگر، فرض دولت تنظیمی بر وجود بازار مبتنی است و وجود بازار منوط است به امکان رقابت و این «انحراف از شرایط رقابتی» است که اعمال تنظیمات را الزامی می‌سازد. به عبارت دیگر نارسایی بازار و دغدغه خاطر برای تأمین عدالت اجتماعی، دو دلیل عقلی و اقتصادی برای توجیه حضور دولت است. از این رو در دولت قانونمند، هرگونه دخالت دولت در بازار و فرآیندهای مربوط به آن خلاف اصل بوده و لذا باید جز در موارد ضروری و به حداقل میزان، از آن پرهیز شود. به هر حال بازار با کاستی‌ها و نواقصی مواجه است که در ذات مبادلات اقتصادی و کنش‌های اجتماعی نهفته است و دولت به نمایندگی از جامعه نمی‌تواند نسبت به آن‌ها بی‌تفاوت باشد. از این رو دخالت دولت با هدف تأمین خیر عمومی و منفعت همگانی صورت می‌گیرد. در نتیجه دخالت دولت صرفاً در زمان نارسایی بازار صورت می‌گیرد و مشروط به آن است که دولت در آن مقوله بتواند بهتر از بازار عمل کند و گر نه دخالت دولت بلاوجه خواهد بود.

۱. همایون کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران؛ انقراض قاجار و استقرار پهلوی، ترجمه حسن افشار، چاپ چهارم (تهران: مرکز، ۱۳۸۶) ص ۱۳.

سیاسی «قدرت موسس» محسوب شده^۱ که با بهره‌مندی از نظام مستمر، پویا و فراحکومتی «اصل نمایندگی» به اعمال قدرت سیاسی می‌پردازند.^۲ همچنین از جمله عناصر دولت قانونمند، می‌توان به استقلال قاضی و دستگاه قضائی، حق بر امنیت قضائی و دادرسی منصفانه اشاره کرد. بر این اساس دولت قانونمند در مقابل دولت پلیسی قرار می‌گیرد. قاضی در دولت قانونمند نقش کلیدی دارد، زیرا وی حامی شهروندان در مقابل سوءاستفاده‌ها از قدرت و همچنین حامی نظام حقوقی در مقابل خدشه‌هایی است که ممکن است به آن وارد بیاید.

بر این اساس، دولت قانونمند را می‌توان همانند یک شرکت تجاری تصور کرد که با سرمایه قدرت سیاسی سهامداران شکل گرفته و در پی حداکثرسازی سود، یعنی ایجاد جامعه به سامان است، تحقق این هدف غایی، مستلزم موافقت صاحبان سرمایه، یعنی شهروندان است.^۳ مادامی که ایشان نسبت به اهداف و راهکارها قانع نشوند، سرمایه خویش را به دولت تفویض نمی‌کنند، بنابراین ایجاد رضایت جمعی در جامعه، از رهگذر توجیه نظریه دولت است و عدم تحقق آن منجر به غلبه اقلیت بر اکثریت می‌شود. از این رو اگر «مشروعیت»^۴ را در کنار عناصر سه‌گانه «جمعیت همیشگی»، «سرزمین معین» و «حکومت»،^۵ به‌مثابه عنصر نوپدید تشکیل دولت فرض کنیم، آن‌گاه این عنصر در نسبت مستقیم با تحولات نهادهای اجتماعی خواهد بود.

نتیجه‌گیری

مسائل و موضوعات حقوق به دو دسته قابل تفکیک است: «موضوعات درون حقوقی» و «مسائل برون حقوقی». در موضوعات درون حقوقی یا اصطلاحاً «حقوق موضوعه»، درصد کشف حکم موضوع خاص در نظام حقوقی معین هستیم.

اما مسائل برون حقوقی که اندیشه‌ای بیرونی درباره حقوق هستند، بر دو قسم کلی است:

۱. علی‌رضا دبیرنیا، قدرت موسس؛ کاوشی در مبانی حقوق اساسی مدرن (تهران: شهردانش، ۱۳۹۳) ص ۱۵۱-۱۶۱.
۲. محمد شریف، گذار از حقوق بین‌الملل به حقوق بشر (تهران: شهر دانش، ۱۳۹۳) ص ۵۷.
۳. محمد راسخ، فلسفه حق و فلسفه حقوق عمومی (تهران: خانه اندیشمندان علوم انسانی، ۱۳۹۴) ص ۷۴-۷۶.
۴. امیرحسین رنجبریان و مهسا فرحزاد، «تحولات عناصر تشکیل دولت: از موثر بودن به مشروعیت؟»، مجله مطالعات حقوق عمومی، دوره ۴۵، شماره ۲، (۱۳۹۴)، صص ۲۶۳-۲۶۸.
۵. محمدرضا ویژه، کلیات حقوق اساسی، چاپ دوم (تهران: سمت، ۱۳۹۴) ص ۶۵.

۱. «فلسفه حقوق»^۱ که در پی تطبیقِ هنجارها، ساختارها و سازوکارهای حقوقی با ارزش‌های برتر مانند اخلاق، دین، حقوق بشر و... است. برای نمونه، آیا جرم‌انگاری هرگونه استفاده از تجهیزات ماهواره‌ای، با ارزش‌های سیاسی دمکراتیک، سازگاری دارد؟

۲. «جامعه‌شناسی حقوق»^۲ که در مقام توصیف و تبیین تأثیر متقابل نظم و نظام حقوقی بر نظم و نظام اجتماعی است. از این روی، جامعه‌شناسی حقوق به مثابه یک «رویکرد»^۳ مطالعاتی در گروه «مطالعات چندرشته‌ای» حقوق و جامعه‌شناسی قرار می‌گیرد، زیرا موضوعات حقوقی با ابزارهای جامعه‌شناسی مانند روش‌های کمی و شواهد کیفی بررسی می‌شوند.

این مطالعات از آسیب نظریه‌زدگی که در آن حقوق برای حقوق و نه برای به‌سامانی جامعه بکارگیری می‌شود، فاصله انتقادی دارد. زیرا به نظر نگارنده، «تدلیس نظری» یا «تدلیس نظریه‌ها» موجب ناهم‌زمانی دانش حقوق با جامعه و نهادهای اجتماعی شده و گویی هنجارهای حقوقی، فرازمان و فرامکان، ابدی و جاودانه است، حال آنکه ایده اصلی جامعه‌شناسی حقوق، اصل لزوم همبستگی و هماهنگی بین نظم و نظام حقوقی با تغییرات اجتماعی و توجه موثر به نقش عوامل فراحقوقی در حقوق است. بر این‌بنیاد، نظریه‌های جامعه‌شناسی حقوق، در پی فهم نظامند و انتزاعیِ واقعیات تجربی است. در این خوانش، بین «موضوع» از «منظر» تمایز قائل شده و موضوعات حقوقی از دریچه جامعه‌شناسی، مشاهده، توصیف و تبیین می‌شود. رویکرد جامعه‌شناسی حقوق، «اکتشافی»، «تفهیمی» و در راستای «معناکاو» است، از این روی، «ارزش‌دآوری» و «نگرش آسیب‌شناسانه» نسبت به موضوعات ندارد. زیرا در قرائت جامعه‌شناسانه، ارزش‌ها به مثابه بایدها و نبایدهایی که مطلوبیت دارند، آزمون‌پذیر نبوده و هنگامی که به آن‌ها تشکیک شود، قابل رد و تأیید نیستند، از این روی، تضاد دیدگاه‌ها در خصوص ارزش‌ها همواره باقی است و چاره‌ای جز پذیرش تکثر ارزش‌ها نداریم. بر این‌بنیاد، ابتدای جامعه‌شناسی حقوق بر «واقعیت» و تکیه آن بر داده‌های تجربی است. البته باید بین جامعه‌شناسی حقوق با مفهوم هم‌جوار، «جامعه‌شناسی حقوقی»^۴ قائل به تمایز شد، زیرا در جامعه‌شناسی حقوقی، جامعه‌شناس مطالعات اجتماعی را با تمرکز بر نهادهای حقوقی

1. Jurisprudence.
 2. Sociology of Law.
 3. Approach to Law.
 4. Legal Sociology.

انجام می‌دهد؛ نه از آن جهت که کارکردِ حقوقی دارند، بلکه از آن حیث که نهادهای حقوقی جزء مهم‌ترین پدیده‌های اجتماعی هستند. در چنین مطالعه‌ای، اساساً یک «فرآیند» و بالتبع «فرآورده» جامعه‌شناسانه طی شده است و بحثی هم درخصوص «میان‌رشته‌گی» نیست. اما در خصوص مفهوم بلندآوازه «جامعه‌شناسی حقوق عمومی» باید گفت که اگر مطالعات حقوق عمومی را به مثابه نظام حقوقی ناظر بر دولت بدانیم، آن‌گاه دولت‌ها بر پایه «واقع‌گرایی» و نهایتاً «بی‌طرفی»^۱ در قبال ارزش‌ها یا «ایدئولوژی‌گرایی» و در نتیجه «کمال‌گرایی»^۲ در قبال برداشت‌های شهروندان از زندگی مطلوب^۳ با تحولات اجتماعی مواجهه می‌یابند. بر این بنیاد، دولت‌ها ناگزیر و ناگزیر از انتخاب بین دو گانه رویکرد جامعه‌شناسی حقوق عمومی یا خوانش ایدئولوژیک از واقعیات اجتماعی هستند و متناسب با رویکرد اتخاذی خود، منجر به گسستگی یا پیوستگی میان «جامعه» و «نظم و نظام حقوقی» می‌شوند. ماهیت تنظیمی حقوق عمومی و نسبت این تنظیم‌گری با شناخت روابط اجتماعی، سرشت هنجاری حقوق عمومی و نسبت آن با ابتدای نظام حقوقی بر واقعیات‌های اجتماعی و نهایتاً خصلت بومی-جهانی حقوق عمومی و نسبت آن با سایر نظام‌های بایده‌انگار در جامعه مانند دین، اخلاق، سنن و... دلالت بر امکان و البته لزوم مطالعات چندرشته‌ای حقوق عمومی و جامعه‌شناسی دارد. بر این بنیاد، مطالعات جامعه‌شناسی حقوق عمومی به مسائل و موضوعات پیشا و پسا حقوقی پرداخته و کاربرد آن می‌تواند به تقویت حاکمیت شکلی و ماهوی قانون نیز منجر شود. زیرا قانون یک هویت هدفدار است و قانون کارآمد، باید هم‌چون هر وسیله دیگر، کارائی خود را داشته باشد و بتواند به هدف موردنظر نائل آید. بر این اساس، قانون مطلوب باید از ویژگی‌های نتیجه‌بخشی و اثرگذاری در کنار دیگر ویژگی‌های ضروری برای قانون، برخوردار باشد. بر این اساس، معیارهای ارزیابی رابطه قانون با جامعه در پیوند با واقعیات‌های اجتماعی و فرآیند جامعه‌پذیر یا متروک شدن قانون درک می‌شود. از این روی، جامعه‌شناسی حقوق عمومی داعیه‌دار بررسی نسبت انطباق، تضاد، پیش‌گامی یا عقب‌ماندگی قانون با نیازها و خواست‌های جامعه نیز هست، البته که فهم این مهم در گروی تبیین خاستگاه‌ها و زمینه‌های اجتماعی شکل‌گیری و تدوین

1. Neutrality.
2. Perfectionism.
3. Conceptions of Good Life.

قوانین و مقررات است. زیرا به باور نگارنده، فرآیند قانونگذاری صرفاً متعلق به حوزه حقوق و در انحصار حقوقدانان نیست و متغیرهای متعدد اجتماعی از جمله سیاست، دین و... نیز در قوام قواعد و قوانین موثرند. بنابراین، قانون در دامنه‌ای از انطباق تا تضاد کامل با خواسته‌ها و داشته‌های جامعه قرار می‌گیرد.

منابع

الف- فارسی

کتاب‌ها

- ایران‌پور، فرهاد، *بازاندیشی در روش‌شناسی و شناخت‌شناسی حقوقی* (تهران: رخداندنو، ۱۳۹۱).
- بودن، رمون، *چرا روشنفکران لیبرالیسم را دوست ندارند؟ ترجمه مرتضی مردیها* (تهران: مینوی خرد، ۱۳۹۴).
- جعفری تبار، حسن، *دیو در شیشه؛ در فلسفه رویه قضایی* (تهران: حق گزاران، ۱۳۹۵).
- جعفری تبار، حسن، *فلسفه تفسیری حقوق* (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۸).
- دبیرنیا، علی‌رضا، *قدرت موسس؛ کاوشی در مبانی حقوق اساسی مدرن* (تهران: شهردانش، ۱۳۹۳).
- راسخ، محمد، *فلسفه حق و فلسفه حقوق عمومی* (تهران: خانه اندیشمندان علوم انسانی، ۱۳۹۴).
- شریف، محمد، *گذار از حقوق بین‌الملل به حقوق بشر* (تهران: شهر دانش، ۱۳۹۳).
- شوالیه، ژاک، *دولت قانونمند، ترجمه حمیدرضا ملک‌محمدی* (تهران: دادگستر، ۱۳۷۸).
- فاضلی، نعمت‌اله، *علوم انسانی و اجتماعی؛ چالش‌ها، تحولات و راهبردها* (تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۶).
- قاری سیدفاطمی، سیدمحمد، *حقوق بشر در جهان معاصر، درآمدی بر مباحث نظری: مفاهیم، مبانی، قلمرو و منابع*، چاپ چهارم (تهران: شهردانش، ۱۳۹۳).
- کاتوزیان، همایون، *دولت و جامعه در ایران؛ انقراض قاجار و استقرار پهلوی*، ترجمه حسن افشار، چاپ چهارم (تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۶).
- کاظمی، عباس، *دانشگاه؛ از نردبان تا سایبان* (تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۷).
- کیوان‌فر، شهرام، *مبانی فلسفی تفسیر قانون*، چاپ دوم (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۵).

- ویژه، محمدرضا، کلیات حقوق اساسی، چاپ دوم (تهران: سمت، ۱۳۹۴).
- وینسنت، اندرو، نظریه‌های دولت، ترجمه حسین بشیریه، چاپ نهم (تهران: نی، ۱۳۹۲).

مقاله‌ها

- پایا، علی، «چگونه می‌توان کارائی علوم انسانی را افزایش داد؟ بحثی در امکان‌پذیری و راهکارهای عملی»، فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی، شماره ۸۶، (۱۳۹۵).
- حاتمی، محمدرضا و حامد روشن‌چشم، «ماهیت رویکرد میان‌رشته‌ای در حوزه علوم انسانی با تأکید بر اندیشه‌های هابرماس»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره پنجم، شماره ۱، (۱۳۹۱).
- دانشور، فائزه، «بازخوانی رابطه حقوق و ایدئولوژی در پرتو مطالعات میان‌رشته‌ای»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره هشتم، شماره ۴، (۱۳۹۵).
- راسخ، محمد و سیدحمید پورسیدآقایی، «نگاهی انتقادی به شکل‌گرایی در حقوق»، فصلنامه تحقیقات حقوقی، شماره ۷۴، (۱۳۹۵).
- رحمتی‌فر، سمانه، «ظرفیت‌سنجی فرایند ایجاد قاعده حقوقی به عنوان مبنای قواعد متکثر حقوقی در دوران جهانی شدن»، مجله پژوهش حقوق عمومی، شماره ۴۶، (۱۳۹۴).
- رنجبریان، امیرحسین و مهسا فرح‌زاد، «تحولات عناصر تشکیل دولت: از موثر بودن به مشروعیت؟»، مجله مطالعات حقوق عمومی، دوره ۴۵، شماره ۲، (۱۳۹۴).
- شعبانی‌ورکی، بختیار و امین بابادی، «تکثررشته‌ای؛ علیه فهم رایج از همکاری رشته‌ها»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره هفتم، شماره ۱، (۱۳۹۴).
- شهابی، مهدی و پیام احمدی‌روزبهنانی، «جامعه‌شناسی حقوق، تأملی بر تعامل یا تضاد مفهوم تجربی از علم و بایدها و نبایدهای ارزشی»، مجله علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۲، (۱۳۹۲).
- فاضلی، نعمت‌اله و فاطمه کوشکی، «رشته‌ای، بینارشته‌ای و پسارشته‌ای؛ تغییر الگوهای رشته‌ای در زبان‌شناسی»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره نهم، شماره ۱، (۱۳۹۵).

- منجمی، علیرضا، «درنگی بر مفهوم علوم انسانی آلمانی»، فصلنامه روش‌شناسی در علوم انسانی، شماره ۹۱، (۱۳۹۶).
- ویژه، محمدرضا، «تحلیلی بر روابط دولت و نظم حقوقی»، مطالعات حقوقی، دوره پنجم، شماره ۱، (۱۳۹۲).

ب- انگلیسی

Books

- Blegvad, B. M. & others, *European Yearbook in Law and Sociology* (Martinus Nijhoff: 1977).
- Deflem, Mathieu, *Sociology of Law, Visions of a Scholarly Tradition* (Cambridge University Press, 2008).
- Gert, Bernard, *The Definition of Morality* (Stanford Encyclopedia of Philosophy, 2011).

Articles

- Barber, N.W, "Prelude to the Separation of Powers", *Cambridge Law Journal*, Vol. 60, No. 1, (2001).
- Tremblay, Luc B, "An Egalitarian Defense of Proportionality-based Balancing", *Oxford University Press and New York University School of Law*, (2015), Vol. 12, No. 4.